

واقع فی الوسط یعنی است که هنگام توضع سکون حرکت
نسبتی یعنی است که ابتدا کند از نقصان بزمانی
 که تدریجاً از زماناً و تدریجاً فرود آید نقصان گونا و دوم
 موش از طرف گذشته بهم متصل اند لهذا این را از جنبی الفار
 گویند یعنی دو دم موش **مطر فی** یعنی است که بعد
 وقوع از انکشتن حد آمده فوراً از بلبلت برسد حرکت
 انقباضی نماید و حرکت انبساطی وی بنا بر احداث دو دم
 متواتره مشاهده است به تنگ آنکه آن دو این را دو الوعین
 نیز گویند **مترعد** یعنی است که چون رعد محسوس شود
 و اینهمه نظیر از متساری یا مترعد و نهایت دارند بر سوی
 حال درین تمام شد **رب لیه** بسم الله الرحمن الرحیم **والم**
 بدانکه تفسیر قصه هم دوم است که از حکر سوی مشاهده کرده
 و ذبح میشود و تفسیر دلت سکندر احوال کند و مشاهده کرده
 و ماده که در عروق است و تفسیر را دلیل و قاروره و بول

بزرگین

دوم گویند که طب از تقسیم هفت چیز بود **اول** لون **دوم**
سوم صاف و کدورت **چهارم** راحه **پنجم** زرد
ششم رسوب **هفتم** مقدار لول یکی لون است و طباق
لون پنج است یکی از آن اصفر است و اقسام آن **شش** است
پنانه **بی** و **ترخی** و **اشقر** و **نارنجی** و **ناری** و **عروا**
سبب بی شوره هضم است و سبب **ترخی** نیکی هضم و سبب
اشقر زیادتی حرارت و سبب **نارنجی** و **عروا** نه و ناری
زیادتی حرارت است **نارنجی** که قلیل است **دوم** از آن احمر است
و طبقات آن چهار است چنانچه اصناف و دردی
و احمر قانی و احمر **نیم** است اصناف **عروا** است
و دردی استاری خون و حرارت است و سبب **عروا**
و احمر **نیم** شدت دم و حرارت است و گاهی بی باشد
بول است که بر زودت چنانچه در فایح و سور **عروا**
برای یکم حد است و دم از **بول** **سوم** از آن احمر است

و اقسام آن پنج است فسفی و اسماخونی و نندی
 و کرانی و رخاری سب فسفی برودت و سب
 اسماخونی سرد است و سب نندی شدت
 برودت و سب کرانی اجزاق اشده است **و چهارم**
 از آن اسود است و طبقات آن چهار است الاسود السا
 من طریق الرخفانه و الاسود اخذ من القمه و الاسود
 الاخذ من الخفرت و الاسود البصار الی الباص
 سب اسود رخفانه صفر است که سود اشده و سب
 اسود قائم دم است که سود اشده و سب اسود اخضر
 سود است که سود اشده و سب اسود امین بلغم است
 که سود اشده **و پنجم** از آن امین است و آن برودت
 امین حقیقی و امین شیف و سب امین حقیقی علیه
 بلغم برودت و ومان شیم و سب امین حقیقی که درون
 است در آب پاشده که با برودت نفوذ شکی صانع را بداند
 که درین

منی السنه

همی است که مانند رنگ آب گاه باشد اتری است که مانند
تویست گویست ترخ باشد و اشقر است که مانند زردمان است سرخی
باشد و باز بی تویت است اصفر که است باشد مایلتر حرمت و اترقی
بود و ناری است سنا ز بی مایل تر است حرمت و زعفران است
که مشاه آب زعفران باشد که زعفران را ساسیده مکرده باشد
و حرمت آن زاید از ناری میباشد و صهب گویست که گمانند
حرمت خوب مباح و و بر روی رنگ مشاه بکل است و حرمت
فوتیر میباشد از اصف قانی تویت که سرخی غالب بود
و اتم تویت سنا سرخ که بسیار است از بی حرمت یعنی
نیز که و کتی رنگ است زرد که بسیار است اندک بود و آسمان
کولی تویت سیاه سیدی از مشاه بلون بود محسوس
که در دم از آمان سکندر رنگ آسمان است و قلی رنگت
مشاه بلون آنی که نسل در آن ندراب باشد و گمانی است
که مشاه رنگ گندنا باشد و زحاری تویت که از حضرت

مايل بود ساخن الاسود الساك من طوق الرغفر است
سياهت كه رسیده باشد از طوق رغفر این یعنی
بول اصغر رغفر این بوده باشد و پس از آن سياه شود
والاسود الاخذ من القمه یعنی سياهی كه حاصل شود از اثر
اقم و الاخذ من الحرت ای سياهی كه از بول حاصل آید
والاسود الصار الى الساخن سياهت كه از سیدی
حاصل شده باشد یعنی تحت سید بود پس از آن
سياه گردد و ابيض حقیقی است كه دی لون و منفوق
بهر بود و چنانچه پس و ماخذ و ابيض شرف بود و هم است
يكی اكنه كرمی لون سياهت هرگز نماند هو او فاك و مانع
شود نفوذ لهر یعنی دیده شود همه شى را كه عقب استى
باشد و هم اكنه دی لون نماند و منفوق لهر شود و نصارت
كه مانع شود چنانچه آب است **دوم قوام است** و آن بر سه
نوع است يكی اكنه زقیق و سبب آن عدم صبح است یا سده

دوم غلط است و سبب آن کثرت اخلاط با عدم نضح
رگیم معتدل و آن ذرات میکند بر تنگی حال رگیم صفا
و کدورت است پس بی یون است قلت امینار
مواد غلیظت و سکون اخلاط و کدورت سبب آن
تخلط شدن اجزای ارضیت و عدم نضح بود که صفا
حالت که با او نفوذ نور در جسم بسیار با سالی می شود
و کدورت حالتی که با او نفوذ نور در جسم بسیار با سالی
شود **چهارم راجح است** و آن بر چهار قسم است اول قلیل
الرائحة نسبت آن سردی فراوان است با ضعف حرارت
عربی دوم حاضری الرائحة است و سبب آن حرارت
غریبه است که داخل شود در اخلاط باروه و او را رگیم
علو الرائحة است و سبب آن زیادتی است چهارم
سنت الرائحة و سبب آن قرصه با عفونت است پنجم زنگ
سبب کثافت و دیربغای آن ذرات میکند تر از رگیم

اخلاط و ساری آن ولالت میکنند بر **ششم رسوب است**
و آن جوهر است غلیظ تر از مائت منجم از مائت رسوب
بر سه قسم است خام و معلوق و راسب اما خام پس
بالای بول می آید و متعلق که باشد در میان قاروره
و راسب که ته نشین شود و رسوب بر دو قسم است
طبعی و غیر طبعی اما رسوب طبعی آنست که سفید متصل الا حرار
منحل می باشد و نسکه گنناشد منسبط شود و روی و غیر طبعی
که ضد آن باشد و رسوب غیر طبعی آنست که خراطی باشد
و آن ششیم است بفتشوز و ولالت میکنند بر اخلاط کلمه
مانند شکر شده شدن اعضاء اصله گوشتانه و دوشششی
مشابه است بر زنج اخلاط میکنند بر احراق و در ماز و مائت
اعضار و تخانه و لحمی یعنی باشد قطعه گوشت بر آمد و سبب
که سبب گشتنی است و در شش می یعنی حرکت بر آمد و سبب
آن دو مان است و مدعی مانند ریم باشد ولالت میکنند
بر الفجار

بر انغفار قرحه و مخاطی مانند بی بر آمد و لالت سکت در خلط غلیظ
 و شعری مانند سوی تابش و تنب این است شدن رطوبت
 در طول و حری یعنی مانند بار چهار اظھر صم منفوع باشد و سبب
 ضعف معده است و زملی یعنی سنگره مانند باشد و لالت
 سکت در حصصات منعقدہ با در انعقاد و در مادی یعنی خاکستری
 باشد و لسان سید بر بلغم بایده و غلظتی و دومی بر ذوق نمی
 دارد یعنی مانند دم بر آمد پس اگر باشد شدید التمازیت و لالت
 سکت در ضعف کس و اگر خلاف این باشد نشان میدهد
 بر حرات محری بول مغمم مقدار بول است پس کثرت
 مقدار آن دلالت سکت بر ذوقان اعصاب ما است فراغ حصول
 زاید و قلت مقدار آن نشان میدهد بر حسی یا قلت بر آید پس اگر باشد
 مواد تجلیل کثیر یا انصراف با دهنسوی و مکر و معتدل مقدار آن
 دلالت سکت بر جاری بودن بر مجرای طبیعی تمت تمام شد
 مقدار بول است

معنی مانند
 بلغم بایده
 غلظتی و دومی
 التمازیت
 مقدار بول است